

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۳۰ اکتوبر ۲۰۱۱

افغانستان – "اسرائیل قلب آسیا"؟؟؟

حدوداً ده روز پیش یک نفر عسکر اسیر اسرائیلی با بیشتر از یک هزار اسیر فلسطینی مبادله گردید؛ "یک نفر" اسیر اسرائیلی در برابر "بیشتر از یک هزار اسیر فلسطینی"!!!!
خواننده ارجمند خوب توجه فرماید که فقط و فقط و فقط "یک نفر" عسکر اسرائیلی که حدوداً پنج سال پیش در اسارت سازمان حماس افتاده بود، با "یک هزار اسیر فلسطینی" – "هزار" هم بگفته عوام کابلی "به دهان راست می آید"!!! – مُعوضه شد.

تناسب "یک و هزار" در یک نگاه ظاهری و سرسری دو نکته کمی و کیفی را می رساند:

- کمیت :

یعنی تعداد اعراب را که "هزار مرتبه" بیشتر از نفوس اسرائیل است و اگر "هزار بار" نباشد، "صدها بار" که حتماً هست!!!

- کیفیت :

یعنی قوت عسکری اسرائیل را که "هزار بار" نسبت به اعراب برتری دارد!!! و اگر چنین یک زور و قوت کیفی "هزار مرتبه نمی" بود، چطور یک کشور "دولتی" میتوانست مجموعه متشکل از دهها کشور چندین ملیونی جهان عرب را به گفته ایرانیان "سر جایشان بنشانند" و همه را به اصطلاح کابلی "در قطی کند"؟؟؟
میدانیم که اسرائیل چرا تا این حد قوی و قهار است؟؟؟ و میدانیم که در عقب این کشور کوچک مگر "قوی و قهار" جهانبان و کوتوال جهان و بگفته خمینی "شیطان بزرگ" نشسته است. خمینی با تمام کارروائیهای زشت و جنایاتی که انجام داد و اساس یک رژیم سفاک و جنایتکار فاشیستی را گذاشت، یک گپ اصولی زده بود و آن همان مقوله "شیطان بزرگ" است. اگر آخرتی بود و حسابی و کتابی و دوزخ و جنت و مجازات و مکافات، شاید خداوند بر "کوهواره جنایات" خمینی بخاطر همین یک "گپ"، قلم عفو بکشد!!! البته کلمه "شیطان بزرگ" شیاطین دیگر را نمیکنند و معنای آن را دارد که شیاطین دیگر هم وجود دارند، منتها بزرگ و "میر و ملک و سردسته" ایشان همین یک است. و اگر شیطان بزرگ و "پایدان و بلی گویان" ناتوئی آن بحیث "حامی و پشتوانه مطمئن" نمیبودند، چند صد ملیون "عرب و مُعَرَب" سرزور و تشنه بخون اسرائیل و متمکن و متوطن در چنین یک نقطه حساس جهان، اسرائیل را بفرموده کابلیان "خام قورت میکردند!!!!"

اتازونی بعد از تجربه موفق خود با پرورش و آرایش اسرائیل در قلب سرزمین اعراب و در یک نقطه حساس عالم، اینک در نظر دارد که "قلب آسیا" را نیز با دولتی نظیر "اسرائیل" در سیطره خود داشته باشد. و اگر به چنین دست آورد پلیدی نائل گردد، بدون شک تمام منطقه پهناور آسیا تا دوردستهای دور را زیر نگین خود خواهد داشت. این که آیا اتازونی بدین مأمول خود نائل میگردد یا نی، مسأله ایست جداگانه و ما را اعتقاد بر اینست، که گردن مغرور "گردنفرزان و آزادگان" هرگز حلقه غلامی هیچ قدرتی را نخواهد پذیرفت و تا "فرهنگ آزادی و ایثار" از ما ستانیده نشده است، نقشه های استعماری همه نقش بر آب خواهد گشت!!!!!!

اصطلاح "قلب آسیا" را بار اول علامه اقبال لاهوری حدوداً هفتاد یا هشتاد سال پیش از امروز به کار برد و بسیار به جا و رسا هم به کار برد و فرمود:

در نهاد ما تب و تاب از دل است	خاک را بیداری و خواب از دل است
تن ز مرگِ دل دگرگون میشود	در مساماتش عرقِ خون میشود
از فساد دل بدن هیچ است و هیچ	دیده بر دل بند و جز بر دل مپیچ
آسیا یک پیکر آب و گل است	ملتِ افغان در آن پیکر دل است
از فسادِ او فسادِ آسیا	از گشادِ او گشادِ آسیا
تادل آزاد است، آزاد است تن	ورنه گاهی در ره باد است تن
همچو تن پابند آئین است دل	مرده از کین، زنده از دین است دل

قوتِ دین از مقامِ وحدت است

وحدت از مشهود گردد ملت است

وقتی حدیث از علامه اقبال رفت، چرا یادی از گذشته ها نکنم و از یکی از ترانه های الهامبخش این سخنپرداز والامقام و آزاداندیش، که بار اول پیشتر از شست سال پیش گوشه‌هایم را نواخته و به گفته امروزیان "نوازش داده" بود، نقل نکنم؟؟؟

بار اول آن ترانه مشهور علامه اقبال وقتی بگوشم رسید که هفت ساله بودم و شاگرد صنف دوم "مکتب نمره اول عاشقان و عارفان". این "مکتب ابتدائی" در گذر "ملاغلام" و در نزدیکی زیارت "میانجی" واقع بود؛ در غرب خانه فقیر جان و میدین جان آرتی - پسران "شیروی آرتی" (۱) - و در شرق خانه جرنیل شرف الدین جاجی. "جرنیل شرف الدین خان" و "نائب سالار سربلند خان" دو نفر سرشناس قوم جاجی بودند که یکجا با نادر خان به کابل یورش برده، بساط امیر حبیب الله کلکانی را برچیدند. ایشان به پاس همین خدمت، القاب اعزازی "جرنیل" (جنرال) و "نائب سالار" را کماهی یا کمائی کردند. این دو نفر سرکرده سپاه قومی و ایله جاری نادرخان، پس از فتح کابل از دست امیر کلکانی، منطقه مشهور و سربرآورده "عاشقان و عارفان" کابل را برای توطن برگزیدند؛ البته بعد از این که اولی خانه "خواجه کرام الدین" و دومی خانه "عبد الرحمان خان کوهستانی" - هر دو تاجران بنام آن زمان - را ولجه کرده بودند. امید است روزی فرصت میسر گردد، تا ضمن سلسله "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" درین زمینه خاص بیشتر و به تفصیل بنگارم!!!!

به هر صورت؛ کانفراس مکتب بود و شاگردان همه در حویلی مکتب جمع گشته بودند. کانفرانس شروع شد و اینکه که چه گفت، درست به یادم نیست مگر یک ترانه هنوز در گوشم طنین انداز است که با آهنگی زیبا به آواز شاگردی از صنف ششم به نام "ظاهر" خوانده شد. "ظاهر و داوود و سید امیر"، برادران هم و مشهور به "بچه های تحویلدار" بودند که در گذر ملاغلام می نشستند (۲) - "ظاهر" در برنده مکتب - پیش روی "اداره" - ظاهر شده و این ترانه را با آواز حزین و باریک نشترمانند خود خواند و ما در آن وقت نمیدانستیم که شعر از کیست و پیام به کیست؟؟؟ بعدها دانستم که ترانه از "علامه اقبال لاهوری" است. ترانه گرچه ظاهراً به نام "نغمه ساربان حجاز" مسما گردیده است، اما "مخاطب اصلی" علامه اقبال ملت دربند "هند" بود، که در هنگام سرودن ترانه، در استعمار انگریز قرار داشت. در آن زمان هند به حیث یک مملکت مطرح بود و کس نمیدانست که از بطن این کشور واحد بعد از احراز استقلال، به دسیسه استعمار دو کشور "پاکستان" و "هند" متبلور میگردد. فلسفه وجودی "پاکستان" در واقعیت امر از همان آغاز مُراد استعمار را تبیین میکرد. چه مُراد از "پاکستان" همانا "سرزمین پاکان" یعنی "کشور مسلمانان" است!!!! با چنین طرز دید انحرافی و استعماری، "کثله متباقی سرزمین هند" تلویحاً ولی قهراً "کشور ناپاکان" خوانده شد. اگر به کنه موضوع تعمق گردد، با این طرز نگرش در واقع نطفه "اسلام سیاسی" (۳) یا "اسلامیزم" بسته شد. پس "اسلام سیاسی" یا "اسلامیزم" خود سوغات استعمار عالمخوار است که بار اول در نیمقاره هند کشته یا کاشته شده، شکل گرفت. وقتی از "کشتن" و "کاشتن" سخن زنیم، باید "ذرودن"؛ یعنی "درویدن" و یا "نور کردن" را نیز از نظر دور نداریم؛ یعنی که "حاصل کشته" را هم باید محسم سازیم. همین امروز "ماحصل و ثمره کشته اسلامیزم" را به چشم سر میبینیم؛ که عبارتست از زمینه سازی "دست درازبهای مجدد استعمار" در سرزمینهای اسلامی. وقتی این کارروائیهای استعمار را مینگریم همان حدیث معروف خود ما تداعی میگردد:

خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه!!!
هم بر سر این کوزه خـــــــریدار برآمد!!!

بعد ازین گذر جانبی وقت آن رسیده است تا آن ترانه زیبا و پیامدار علامه اقبال را بیارم؛ و در اینجا فقط بند اول آن را نقل میکنم:

ناقه سیار من
آهوی تاتار من
درهم و دینار من
اندک و بسیار من
دولت بیدار من
تیزترک گام زن(۴)، منزل ما دور نیست!!!

"ناقه" کلمه عربی و در معنای "اشتر ماده" و "شتر تیزرفتار" است. اقبال کشور محبوبش - هندوستان - را به اشتری رهپیمان و راهوار تشبیه میکند که منزل زده می‌رود، تا به مقصود برسد و منزل مقصود همانا استقلال هند است!!! برسم حسن ختام می‌خواهم اقرار کنم که در آن زمان و در آوان هفتسالگی کلمه "ناقه" به گوشم در هیئت "آقه" یعنی "آقا" رسیده بود و مدتها گذشت تا فهمیدم که:

آقه، ناقه است!!!

توضیحات:

۱ - یکی از تاجران و به اصطلاح زیبایی دری "سوداگران" بنام دور امانی "شیر محمد آرتی" بود، که در زبان عوام کابل آن زمان به "شیروی آرتی" شهرت داشت. شیروی آرتی که مورد اکرام خاص اعلیحضرت غازی امان الله خان قرار داشته و هر سال از وی "صیله و دستار" می‌گرفت، چار فرزند داشت؛ به حساب کبر سن سه پسر و یک دختر. فقیر محمد آرتی، یار محمد آرتی و محیی الدین آرتی پسران وی بودند. فقیر محمد - مشهور به "فقیر جان" مانند خودش پیشه سوداگری را برگزید. یار محمد مشهور به "یارگل"، فلندر گشت و پسر سومی "محیی الدین آرتی" مشهور به "میدین جان آرتی" مبارزه و سیاست را در پیش گرفت و انقلابی بار آمد. وقتی "فقیر جان" می‌گویم و یا "میدین جان"، مرادم از "جان گفتن" های تحبیبی اهل خانه نیست و یا تداول بین دوستان و رفقای ایشان، بلکه مردم کابل ایشان را همینطور یاد میکردند. در آن زمان نام کسان دیگری را نیز با "جان" بر زبان میراندند. مثلاً "محمد علی جان رئیس اردو" (لوی درستی از آن زمان)، "اختر جان" (محمد اختر) پس "ناظر صفر" - ناظر مشهور امیر شهید؛ امیر حبیب الله سراج الملة و الدین - ، که بعدها به امر اعلیحضرت امیر امان الله خان به توپ پرانده شد. مرحوم میر غلام محمد غبار در صفحه ۴۲ جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" نیز به پیروی از همین رسم کابلی، از "فقیر محمد آرتی" با "فقیر جان آرتی" یاد میکند. در مورد یگانه دختر آن مرحوم، که سه ماه بعد از شهادتش بدنیا آمد، در مقاله ای مستقل خواهم نوشت.

۲ - "نشستن" در اصطلاح عامیانه و گفتاری کابلی در معنای "سکونت داشتن" است. وقتی که گویند "فلانی در فلان خانه یا فلان کوچه میشینه" یعنی که "فلانی در فلان خانه یا کوچه سکونت دارد". افسوس که این اصطلاح زیبایی گفتار عام خود را در تحریر از یاد می‌بریم و در عوض مصدر عریض و طویل ترکیبی "سکونت داشتن" را که ترکیب "عربی - دری" است، استعمال میکنیم!!!

۳ - "اسلام سیاسی" مقوله ایست بس رسا که بار اول در جمع قلم به دستان کشورما از زبان دانشمند ژرف اندیش و فرهمند کم نظیر، جناب سید حسین موسوی، در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به کار رفت و از همینجا وارد ادبیات سیاسی ما گردید.

۴ - کابلیان عزیز "قید" را به صورت "مصغر" نیز بسیار استعمال میکنند. و بعضاً حتی همان را به شکل "تفضیلی" به کار می‌برند. و این خصوصیت است که من در زبان فارسی ایران سراغ ندارم. مثلاً می‌گویند:

- «فلانی جان کلانک شده.»

در اینجا "کلان" را در حالت تصغیری و در هیئت "کلانک" بالای فعل "شدن" وارد ساخته اند.

– « یک ذره "تیزترک" که راه بری (بروی)، زود خانه میرسیم.»
– درینجا "تیز" را "تیزتر" و "تیزتر" را "تیزترک" ساخته و آن را بالای فعل "راه رفتن" نازل کرده اند.

– « آدم یک کمی جورترک نان میخوره.»

کابلیان و خصوصاً زنان کابلی "جور" را در معنای "زیاد" و "بسیار" نیز استعمال میکنند. در مثال بالا "جور" را در همین معنی بکار برده از آن "جورتر" را درست کرده و سپس "جورتر" را مصغر ساخته و "جورترک" را از آن استخراج کرده اند. و بعد همین "جورترک" را بالای فعل "خوردن" نصب کرده و این فعل را با آن "قید تفصیلی مصغر"، مقید ساخته اند.

بسیار حدس میزنم که علامه اقبال از دری کابلی متأثر بوده است، چون وقتی میگوید «تیز ترک گام زن، منزل ما دور نیست!»، از همین "قید تفصیلی مصغر" نوع و نحوه کابلی استفاده کرده است!!!
از خواص "مصغر" و اسم تصغیر یکی اینست که "تحیب" را میرساند. اقبال گویا "ناقه" را از روی "تحیب" و منتهای "محبت" مخاطب ساخته و ازش میخواهد که با سرعت بیشتر راه ببیماید، که حتماً به منزل رسیدنیست!!!